



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۶۳

ای سَنَجَقِ (۱) نَصْرُ اللَّهِ\*، وی مَشْعَلُهُ یاسین (۲)  
یا رَب چه سَبُکِ روحی، بر چشم و سَرَمِ بِنشین

ای تاجِ هُنرمندی، مِعراجِ خردمندی  
تعریف چه می‌باید؟ چون جمله تویی تعیین

هر ذَرّه که می‌جُنبد، هر برگ که می‌خُنبد (۳)  
بی‌کام و زبان گفتمی: در گوشِ فلکِ بِنشین

جانِ همه‌ای جانا، ای دولتِ مولانا  
جان را بَرهانیدی از نازِ فلان الدین

از نَفخِ تو می‌روید پَرِّ مَلَأَ الْأَعْلَى (۴)  
وز شَرِقِ تو می‌تَفَسَّد (۵) پِشْتِ فَلَکِ عَنین (۶)

از عشقِ جهان سوزت وز شوقِ جگردوزت  
بی هیچ دعاگویی عالم شده پُر آمین

ناگاه سحرگاهی، بی‌رخنه و بی‌راهی  
آورد طیبِ جان یک خُمَره پُر اَفْسُنْتین (۷)

تا این تَنِ بیمارم وین کشته دلِ زارم  
زنده شد و چابک شد، برداشت سر از بالین

گفتش که: مَلِیحی تو، مانا (۸) که مسیحی تو  
شاد آمدی ای سلطان، ای چاره هر مسکین

پیغامبرِ بیماران، نافع تری از باران  
در خُمَره چه داری؟ گفت: داروی دلِ غمگین

جرز (۹) دل یعقوبم، سرچشمه ایوبم  
هم چُستَم و هم خوبم، هم خسرو و هم شیرین

گفتم که: چنان دریا در خمره کجا گنجد؟  
گفتا که: چه دانی تو این شیوه و این آیین؟

کی داند چون آخر استادی بی‌چون را  
گنجانند در سجین (۱۰) او عالمِ علیین (۱۱)

یوسف به بُن چاهی بر هفت فلک ناظر  
و ندر شکم ماهی یونس زبرِ پروین

گر فوقی و گر پستی، هستی طلب و مستی  
نی بر زبرین و قفست این بخت، نه بر زیرین

خامش که نمی‌گنجد این حصّه (۱۲) درین قصّه  
رو چشم به بالا کن، روی چو مهش می‌بین

**\* قرآن کریم، سوره نصر (۱۱۰)، آیه ۳-۱**

« إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ » (۱)

« چون یاری خدا و پیروزی فراز آید، »

« وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا » (۲)

« و مردم را ببینی که فوج فوج به دین خدا درمی‌آیند، »

« فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا. » (۳)

« پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، که او توبه‌پذیر است. »

**مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷**

گر بروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت بروید آن کشته اله

کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوم فانی است و آن اول درُست

کشت اول کامل و بگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶۹**

رازها را می‌کند حق آشکار  
چون بخواهد رُست، تخم بد مکار

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۵**

درین خاک، درین خاک در این مزرعه پاک  
به جز مهر، به جز عشق دگر تخم نکاریم

**مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۲۴**

این که فردا این کنم یا آن کنم  
این دلیل اختیارست ای صنم

و آن پشیمانی که خوردی ز آن بدی  
ز اختیار خویش گشتی مُهتدی

**مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰**

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضَمانِ آن بده

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰

حق همی‌گوید که آری ای نزه  
لیک بشنو، صبر آر و، صبر به

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش  
من همی‌کوشم پی تو، تو، مکوش

### قرآن کریم، سوره صف(۶۱)، آیه ۱۳

« وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. »

« و نعمتی دیگر که دوستش دارید: نصرتی است از جانب خداوند و فتوحی نزدیک، و مؤمنان را بشارت ده. »

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸

ای یوسفِ خوش نامِ ما، خوش می‌روی بر بامِ ما  
« إِنَّا فَتَحْنَا » أَصْلًا بَارِئًا ز بَامِ از درِ درِ آ

### قرآن کریم، سوره فتح(۴۸)، آیه ۱-۳

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. (۱)

ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم.»

« لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا » (۲)

« تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو  
تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید.»

« وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا. » (۳)

« و خدا یاریت کند یاری‌کردنی پیروزمندانه. »

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵

لحظه‌ای ماهم کند یک دم سیاه  
خود چه باشد غیر این کار اله؟

بیش چو گانه‌های حکم کُن فکان  
می‌دویم اندر مکان و لامکان

### قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲

« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. »

« چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود. »

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۰

« اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه السلام. »

### قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۳۲

« وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ. »

« و کس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش آرند. »

گفت: بخشیدم بدو ایمان، نَعَمْ  
ور تو خواهی این زمان زنده‌ش کنم

بلکه جمله مردگان خاک را  
این زمان زنده کنم بهر تو را

گفت موسی: این جهانِ مُردن است  
آن جهان انگیز، کآنجا روشن است

این فناجا، چون جهان بود نیست  
بازگشتِ عاریت، بس سود نیست

رحمتی افشان بر ایشان هم کنون  
در نهانخانه لَدینا مُحَضَّرُون\*

خداوندا اینک در نهانخانه «همه نزد ما حاضرند» رحمتی بر آنان نثار فرما.

تا بدانی که زیانِ جسم و مال  
سودِ جان باشد، رهاند از وِیال

پس ریاضت را به جان شو مُشتری  
چون سپردی تن به خدمت، جان بَری

ور ریاضت آیدت بی اختیار  
سر بِنه، شکرانه ده، ای کامیار

چون حقت داد آن ریاضت، شُکر کُن  
تو نکردی او کشیدت ز امرِ کُن

**\* قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۳۲**

« وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحَضَّرُونَ.»

« و کس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش آرند.»

**مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۰**

با تَأَنُّی<sup>(۱۳)</sup> گشت موجود از خدا  
تا به شش روز این زمین و چرخ ها

ورنه قادر بود کو کُنْ فَيَكُونُ  
صد زمین و چرخ آوردی بُرون

و الا خداوند می توانست به محض گفتن کلمه وجودیه کُنْ (=باش) به همه چیز جامه هستی ببوشد و صدها زمین و آسمان بیافریند.

آدمی را اندک اندک آن همام<sup>(۱۴)</sup>  
تا چهل سالش کند مردِ تمام

گرچه قادر بود کاندِر یک نَفَس  
از عَدَم پَرَّان کُند پنجاه کَس

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰

مَکَرِ شیطان ست تَعجیل و شتاب  
لطفِ رحمان ست صبر و احتِسَاب<sup>(۱۵)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۳۴

هم ز نَسَّاحی<sup>(۱۶)</sup> برآمد، هم ز دین  
شد عَدُوٌّ<sup>(۱۷)</sup> مصطفی و دین، به کین

مصطفی فرمود کای گَبرِ عَنود<sup>(۱۸)</sup>  
چون سیه گشتی؟ اگر نور از تو بود

گر تو یَبُوعِ<sup>(۱۹)</sup> الهی بودیی  
این چنین آبِ سیه نگشودیی

تا که ناموسش به پیشِ این و آن  
نشکند، بر بست این او را دهان

اندرون می شوردش هم زین سبب  
او نیارد<sup>(۲۰)</sup> توبه کردن این عجب

آه می کرد و نبودش آه، سود  
چون در آمد تیغ و سر را دَرُوبود

کرده حق، ناموس را صد من حديد(۲۱)  
ای بسی بسته به بندِ ناپديد

کبر و کفر، انسان بيست آن راه را  
که نيارد کرد ظاهر، آه را

گفت: أَغْلَالًا فَهَمْ بِهِ مَقْمَحُونَ\*  
نيست آن اغلال(۲۲) بر ما از برون

حق تعالی فرمود: ما بر گردن کافران، غل و زنجيرها افکنديم. پس آنان به سبب اين غل و زنجيرها سر به هوا کنندگانند. و آن غل و زنجيرها از بيرون ما نيست بلکه درونی و باطنی است.

خَلَفَهُمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ\*\*  
پيش و پس سد را نمی بيند عمو

ما، در پشت سر کافران، سدّی قرار داديم و چشمانشان را پوشانديم. به همين جهت هيچکدامشان در پس و پيش خویش، آن سدّ و مانع را نمی بينند.

رنگ صحرا دارد آن سدّی که خاست  
او نمی داند که آن سدّ قضاست

شاهد تو، سدّ روی شاهد است  
مُرشد تو، سدّ گفتِ مرشد است

ای بسا کفار را سودای دين  
بند او ناموس و کبر و آن و اين

بند پنهان، ليک از آهن بتر  
بند آهن را بدراند تبر

بند آهن را توان کردن جدا  
بند غیبی را نداند گس دوا



### \* قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۸

« إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ. »

« و ما بر گردنهایشان تا زنخها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند. »

### \*\* قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۹

« وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. »

« در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری. و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید. »

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰۰

انبیا را گفته قوم راه گم (۲۳)  
از سَفَه (۲۴): اِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ

مردم گمراه از روی نادانی و سفاقت به پیامبران گفتند: ما شما را شوم می دانیم.

### قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۱۸

« قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ. »

« گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید. »

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۲

مر خبیثان را نسازد طیبیات (۲۵)  
درخور و لایق نباشد ای ثقات (۲۶)

ای یاران مورد اعتماد، چیزهای پاک با مزاج ناپاکان درنسازد و در خور و شایسته آنان نیست.

چون ز عطرِ وحی کز گشتند و گم  
بُد فغانشان که تطیرنا بکم

از آنرو که حق ستیزان از بوی دلاویز وحی و رایحه جهانبخش الهی گمراه و منحرف شدند، فریاد برداشتند که « ما به شما فال بد می زنیم.»

رنج و بیماری ست ما را این مقال  
نیست نیکو و عظمتان ما را به فال

گر بیآغازید نُصحی<sup>(۲۷)</sup> آشکار  
ما کنیم آن دم شما را سنگسار

ما به لَعُو<sup>(۲۸)</sup> و لَهُو<sup>(۲۹)</sup> فربه گشته‌ایم  
در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم

هست قُوتِ ما دروغ و لاف و لاغ<sup>(۳۰)</sup>  
شورشِ معده‌ست ما را زین بلاغ

رنج را صدتُو و افزون می‌کنید  
عقل را دارو به اَفیون<sup>(۳۱)</sup> می‌کنید

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۵۵

انبیا گفتند: فالِ زشت و بد\*  
از میانِ جانندان دارد مدد

گر تو جایی خفته باشی با خطر  
اژدها در قصدِ تو از سویِ سر

مهربانی مر تو را آگاه کرد  
که بچه زود، ار نه، اژدهات خورد

تو بگویی: فالِ بد چون می‌زنی؟  
فالِ چه؟ بر چه، ببین در روشنی

از میانِ فالِ بد من خود تو را  
می‌رهانم، می‌برم سوی سَرا

چون نبی آگه کننده‌ست از نهان  
کو بدید آنچه ندید اهلِ جهان

گر طیبیبی گویدت: غوره مَخُور  
که چنین رنجی برآرد شور و شر

تو بگویی: فالِ بد چون می‌زنی؟  
پس تو ناصح را مُؤثِّم<sup>(۳۲)</sup> می‌کنی

### \* قرآن کریم، سوره یس(۳۶)، آیه ۱۹

« قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ ۚ إِنَّهُ دُكْرٌ مُّكْتَبٌ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ. »

« گفتند: شومی شما، با خود شماست. آیا اگر اندر زتان دهند چنین می‌گویید؟ نه، مردمی گزافکار هستید. »

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۶۹

ای که نُصَحِ ناصحان را نشنوی  
فالِ بد با توست هر جا می‌روی

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۱۴

کاروان ها بی نوا وین میوه‌ها  
پخته می‌ریزد، چه سحرست ای خدا؟

سیبِ پوسیده همی‌چیدند خلق  
درهم افتاده به یغما خشک‌خلق

گفته هر برگ و شکوفه آن غُصُون<sup>(۳۳)</sup>  
دَم به دَم یالیت قومی یَعْلَمُونَ\*

هر برگ و شکوفه آن شاخه ها از روی تأسف، دم به دم می گفت: ای کاش قوم من می دانستند.

بانگ می‌آمد ز سوی هر درخت  
سوی ما آید خلقِ شوربخت

بانگ می‌آمد ز غیرت بر شجر  
چشمشان بستیم کلاً لا و زراً\*\* (۳۴)

از غیرت حق به آن اولیاء ندا میرسید که: ما چشمان اینان را فرو بسته ایم، حقاً که برای اینان پناهگاهی نیست.

گر کسی می‌گفتشان کین سو روید  
تا ازین اشجار (۳۵) مُستَسعد (۳۶) شوید

جمله می‌گفتند کین مسکینِ مست  
از قضاء الله دیوانه شده ست

مغز این مسکین ز سودایِ دراز  
وز ریاضت گشت فاسد چون پیاز

او عجب می‌ماند یا رَبِّ، حالِ چیست  
خلق را این پرده و اِضلال (۳۷) چیست؟

خلقِ گوناگون با صد رأی و عقل  
یک قدم آن سو نمی‌آزند نقل

**\* قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۲۶**

« قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ.»

« گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.»

## \*\* قرآن کریم، سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۱

« كَلَّا لَا وَزَرَ. »

« هرگز (در روز رستاخیز جز بارگاه حق) پناهگاهی نیست. »

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۰۷

باز، رحمت پوستین دوزیم کرد  
توبه شیرین چو جان دوزیم کرد

هر چه کردم، جمله ناکرده گرفت  
طاعتِ ناکرده آورده گرفت

همچو سرو و سُوسَنم آزاد کرد  
همچو بخت و دولتَم دلشاد کرد

نام من در نامه پاکان نوشت  
دوزخی بودم ببخشیدم بهشت

آه کردم، چون رَسَن (۲۸) شد آهِ من  
گشت اویزان رَسَن در چاهِ من

آن رَسَن بگرفتم و بیرون شدم  
شاد و زَفْتُ (۲۹) و فَرِبِه و گُلْگُون شدم

در بُن چاهی همی بودم زَبون  
در همه عالم نمی گنجم کنون

آفرین ها بر تو بادا ای خدا  
ناگهان کردی مرا از غم جدا

گر سَرِ هر موی من یابد زبان  
شکرهای تو نیاید در بیان

می‌زنم نعره درین روضه (۴۰) و عُیون (۴۱)  
خلق را یا لیتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ

من در میان این بوستانها و چشمه ساران در خطاب به مردم فریاد برمی آورم که: ای کاش قوم من بدانستندی.

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۶

#### « تفسیر یا حَسْرَةَ عَلَی الْعِبَادِ »

او همی گوید که از اشکال (۴۲) تو\*  
غَرّه گشتم دیر دیدم حال تو

شمع، مُرده، باده رفته، دل‌ریا  
غوطه خورد (۴۳) از ننگِ کَرَبینی ما

ظَلَّتِ الْأَرْبَاحُ (۴۴) خُسْرًا مَغْرَمًا  
تَشْتکی شَکویِ اِلَی اللّهِ الْعَمی

بر اثر کربینی، سودها به زیانی سخت و پایدار مبدل شد، از کوردلی خود به خداشکایت کن.

حَبَّذَا أَرْوَاحُ إِخْوَانٍ (۴۵) ثِقَات  
مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِنَاتٍ (۴۶)

زهی به جان های برادران مورد اعتماد که آن جان ها مسلمان و مؤمن و فروتن اند.

هر کسی رُویی به سُویی بُرده‌اند  
و آن عزیزان رُو به بی‌سُو کرده‌اند\*\*

هر کبوتر می‌پَرَد در مذهبی (۴۷)  
وین کبوتر جانبِ بی‌جانِبی

ما نه مرغانِ هوا، نه خانگی  
دانه ما دانه بی‌دانگی

زآن فراخ آمد چنین روزی ما  
که دریدن شد قبادوزی ما

### \* قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۳۰

« يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. »

افسوس بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت ایشان نیامد مگر آنکه او را ریشخند کردند.

### \*\* قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۵

«...فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...»

«...پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست.»

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۰

ای نفسِ چو سگ، آخر تا چند زنی دندان؟  
از کبرِ گسان رنجی و اندر تو دو صد چندان

گریانی و پُر زهری، با خلق چه باقه‌ری  
مانند سر بریان گشته، که منم خندان

من صوفی باصوفم (۴۸) من امرِ معروفم (۴۹)  
چون شحنه بُود آنکس، کاو باشد در زندان؟

معدوری خود دیده، در خویش ترنجیده (۵۰)  
عذرِ دگران خواهد، از بابِ هنرمندان

بر دانش و حالِ خود تاویل (۵۱) کنی قرآن  
و آنگاه هم از قرآن در خلق زنی سندان (۵۲)

آبِ حیوانِ یابی گر خاک شوی ره را  
وز باد و بروت (۵۳) آیی در نار تو در بندان (۵۴)

## بگریز از این دربند (۵۵)، بر جمله تو در دربند جز شمسِ حقِ تبریز سلطانِ شِکرقدان (۵۶)

- (۱) سَنَجَق: بیرق، عَلَم
- (۲) یاسین: نام یکی از سوره های قرآن است. در لهجه قبیله طیّ به معنی انسان است.
- (۳) خَنَبِیدن: خمیدن، خم شدن
- (۴) مَلَأَ الْأَعْلَى: عالم بالا، جهان فرشتگان
- (۵) تَفْسِیدن: گرم شدن، داغ شدن
- (۶) عَنین: مرد ناتوان در امور جنسی
- (۷) اَفْسُنْتِین: نوعی بومادران کوهی است که در درد چشم به کار می رود و محرک است.
- (۸) مانا: گویی، همانا
- (۹) جِرَز: دعایی که بر بازو ببندند.
- (۱۰) سِجین: جایی در دوزخ
- (۱۱) عالمِ عَلِیین: عالم بالا، بهشت برین
- (۱۲) حِصَه: بخش، قسمت
- (۱۳) تَأَنی: به آهستگی و آرامی کاری کردن.
- (۱۴) هُمَام: پادشاه بلند همت، دلیر و بخشنده
- (۱۵) اِحْتِسَاب: حساب کردن، در اینجا به معنی حسابگری
- (۱۶) نَسَاخ: کاتب، ناسخ
- (۱۷) عَدُو: دشمن
- (۱۸) عَنُود: ستیزه‌کار، ستیزنده
- (۱۹) یَنْبُوع: چشمه، جوی پر آب
- (۲۰) نیارد: نمی تواند
- (۲۱) حَدِید: آهن
- (۲۲) اَغْلال: جمع غُل به معنی طوق آهنی یا آنچه دست و گردن را با آن بندند.
- (۲۳) رَاهُ كَم: همراه
- (۲۴) سَفَه: نادانی
- (۲۵) طِیْبَات: چیزهای پاکیزه، جمع طِیبه
- (۲۶) یَقَات: جمع یَقَه، به معنی معتمد و شخص طرف اطمینان
- (۲۷) نُصُح: پند و اندرز
- (۲۸) نَعُو: بیگاری، کار بیهوده
- (۲۹) لَهُو: بازی
- (۳۰) لاغ: مسخرگی، بازی، شوخی
- (۳۱) اَفیون: تریاک
- (۳۲) مُؤَنَّم: کسی که گناهکار و مجرم شناخته شود.
- (۳۳) عُصُون: جمع عُصْن، به معنی شاخه
- (۳۴) وَرَر: پناهگاه، کوه بلند
- (۳۵) اَشْجَار: جمع شجر، درختان
- (۳۶) مُسْتَسْعِد: سعادت جوینده
- (۳۷) اِضْلال: همراهی، همراه کردن
- (۳۸) رَسَن: ریسمان، طناب
- (۳۹) زَفَت: بزرگ، ستبر
- (۴۰) روضه: گلشن، بوستان
- (۴۱) عُیون: جمع عَین، به معنی چشمه
- (۴۲) اَشْکال: شکل ها، صورت ها
- (۴۳) غوطه خوردن: فرو رفتن در آب
- (۴۴) الْأَرْبَاح: جمع رِبِح، به معنی سود و منفعت
- (۴۵) اِحْوَان: جمع اَحْ و اَحْو، به معنی برادر



- (۴۶) قانبات: جمع قانته، به معنی زن فروتن، پرهیزگار
- (۴۷) مذهب: راه، محلّ راه رفتن
- (۴۸) صوف: پشم، پشمینه، خرّقه
- (۴۹) امر معروف: امر کننده به معروف، امر کننده به کار نیک
- (۵۰) ترنجبین: کوفته شدن، چین و شکن پیدا کردن
- (۵۱) تأویل: تفسیر کردن، گردانیدن کلام و برخلاف ظاهر معنی کردن آن.
- (۵۲) سندان: افزار آهنی ضخیم که آهنگران قطعاً آهنی را به روی آن می‌گذارند و با پتک یا چکش می‌کوبند. ظاهراً بر سر مردم کوبیدن.
- (۵۳) باد و بروت: کزّ و فرّ، غرور، خودنمایی
- (۵۴) بند: محاصره، محصور
- (۵۵) دربند: قلعه، معبر تنگ و باریک
- (۵۶) شکر قندان: مجازاً معشوقان دلپذیر